

## منطق پژوهش و روش تحقیق<sup>۱</sup>

دکتر لطف الله نبوی\* - حسین لطیفی\*\*

### اشاره

روش های علمی تحقیق و منطق پژوهش جایگاه بسزایی در رشد تولید علم و نوآوری دارد. این یکی از مهم ترین و پرکاربردترین روش های پژوهشی در علوم است که با پرسش هایی بزرگ سروکار دارد و واحدهای آزمون و اعتبارسنجی خود را از واحدهای میانی و کلان اختیار می کند. بدین ترتیب با طرح موضوع درصدد شرح اهمیت و جایگاه این روش برآمده و بر این ایده تأکید شده است. به همین سبب منطق پژوهش در یک منحنی پژوهش علمی شامل مسئله یابی، نظریه پردازی و اعتبارسنجی آزموده شده و در نهایت با بررسی تفاوت روش های علوم مختلف سامان می یابد.

**کلید واژه ها:** روش تحقیق، منطق پژوهش، مسئله یابی، نظریه پردازی، اعتبارسنجی، منطق نظریه پردازی.

### مقدمه

"منطق نظریه پردازی" ذیل بحث منطق پژوهش علمی قرار می گیرد که از دیرباز

۱. از سلسله درس های کارگاه علمی «منطق پژوهش و روش تحقیق» که توسط دکتر لطف الله نبوی در تاریخ ۲۰ و ۲۱ شهریور ۱۳۹۵ در جمع اساتید و پژوهشگران بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی برگزار شده است.

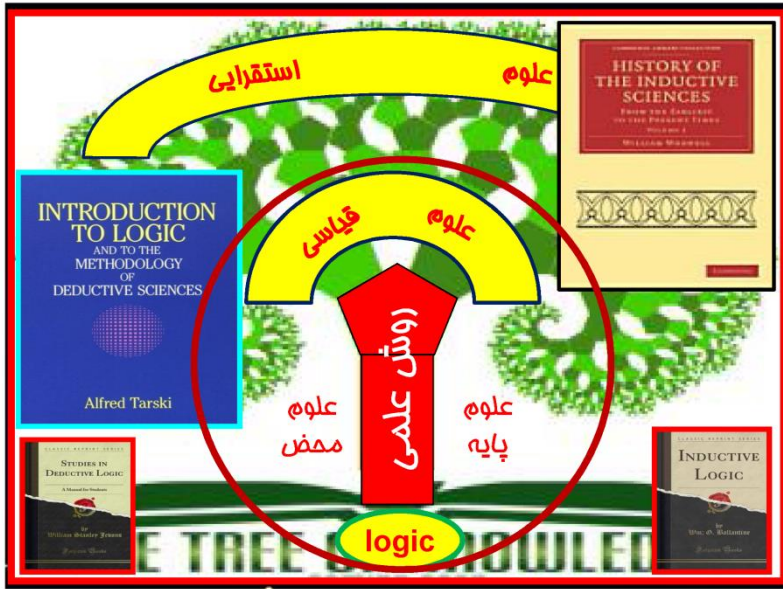
\* عضو هیأت علمی و استاد دانشگاه تربیت مدرس تهران

\*\* دانشجوی ارشد ادیان و مذاهب و پژوهشگر بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی

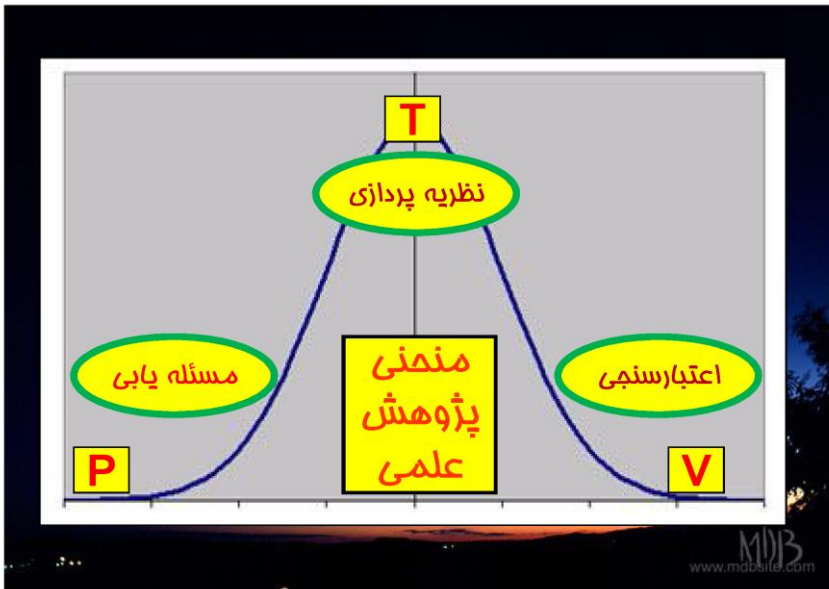
مقوله‌ای آشنا بوده است. بحث در باب نظریه‌پردازی و منطق آن، در واقع، اشاره به قلّه است؛ یعنی بحث از نقطه اوج یک فرایند که می‌توان نام آن را پژوهش علمی نامید. از این رو، پژوهش فرایندی است که نقطه اوج و قلّه آن نظریه‌پردازی است. سؤال مهم در اینجا این است که چگونه می‌توان از قلّه سخن گفت بدون آنکه به دامنه اشاره کرد، چون قوام این قلّه در گرو دامنه آن است. چرا که اگر دامنه را از دست بدهیم قلّه فرو می‌ریزد و سقوط می‌کند. بی‌تردید باید همواره به قلّه نظر کرد ولی اگر دامنه شناخته نشود قلّه هرگز دست‌یافتنی نخواهد شد و اساساً فهم قلّه در گرو دامنه است. در مبحث پیش رو این روش علمی را پی‌می‌گیریم.

درخت معرفت ریشه در دفتر منطق دارد و دفتر منطق شامل دو برگ منطق قیاسی و منطق استقرایی است که در اوّل، نتیجه به صورت ضروری از مقدمات استنتاج می‌شود و در دومی، نتیجه با درجه‌ای از احتمال و نه فقط از مقدمات به دست می‌آید. تنه درخت، روش علمی، شاخه‌های اصلی، علوم نظری و شاخه‌های فرعی علوم کاربردی است و لذا روش علمی (scientific method) فصل مشترک همه علوم است که خود، سه مرحله مسئله‌یابی (problematizing)، نظریه‌پردازی (theorizing) و اعتبارسنجی (validation) داشته و در مجموع، منطق پژوهش را تشکیل می‌دهد و البته هر مرحله، منطق مربوط به خود را دارد.

در اینجا با یک مجموعه سه تایی مرتب روبه‌رو هستیم، جایگاه این سه عنصر مهم است و جایشان را نمی‌توان عوض کرد؛ یعنی ترتبی منطقی دارند. اول مسئله‌ای طرح می‌شود، سپس نظریه برای حل آن ارائه می‌گردد و در نهایت این نظریه، تست و آزمون شده و نقادی و اعتبارسنجی می‌شود. در این صورت است که می‌توان از مسئله‌یابی و البته نقطه اوج این فرایند یعنی نظریه‌پردازی و نهایتاً از اعتبارسنجی سخن گفت.



درخت معرفت (شکل ۱)



منحنی پژوهش علمی (شکل ۲)

## مرحله اول: منطق مسئله‌یابی

مشکل پژوهش ما مسئله است، خود مسئله، مسئله پژوهشی ما و بزرگ‌ترین مشکل پژوهشی ماست. وقتی مسئله درخوری نداریم، قلّه نظریه‌پردازی دامنه اول خود را از دست می‌دهد و سقوط می‌کند. در اینجا باید بین پژوهش و آموزش و همچنین بین سؤال (question) و مسئله (problem) فرق نهاد.<sup>(۱)</sup> مسئله چیست و چه فرقی با سؤال دارد؟ اگر بتوانیم بین این دو تفکیک کنیم آن‌گاه بین آموزش محور و پژوهش محور تفکیک گذاشته‌ایم.

در واقع آموزش "فرایند پاسخ دادن به سؤال" است، اما پژوهش "فرایند حل مسئله"<sup>۲</sup> است. سؤال، از تقابل علم و جهل برمی‌خیزد و این تقابل در ما تحرکی می‌آفریند که ما را به عرصه آموزش می‌برد تا بر جهل خود فایق شویم. اگر آموزشی که در سطوح مختلف فرامی‌گیریم مناسب باشد در ما ذهنیت علمی و خبریّت می‌آفریند و این به نوبه خود در ما یک انتظار تبیین ایجاد می‌کند. تبیین؛ یعنی اینکه اگر در اطراف خود پدیده‌ها و اموری را در حوزه تخصصی خویش مشاهده می‌کنیم بتوانیم آن‌ها را در پرتو تئوری‌های علمی تثبیت شده یا قوانین و مدل‌های کلی موجه توضیح دهیم.

اما گاهی این انتظار برآورده نمی‌شود و دچار یک ناسازگاری یا عدم تطابق بین ذهنیت علمی و انتظار برآمده از آن با شیء یا واقعیت یا رویدادی در خارج یا امری موقعیت یا وضعیتی در خارج می‌شویم که نمی‌توانیم آن را توضیح دهیم و انتظار ما برآورده نمی‌شود. در اینجا است که ما دچار چالش جدید می‌شویم؛ چالشی که ناشی از تقابل سوژه و ابژه (S.V.O)<sup>۳</sup> است.<sup>(۲)</sup> آن هنگام که سوژه نمی‌تواند ابژه را تبیین کند و توضیح دهد؛ یعنی ابژه‌هایی که آموزش قبلی ما را به کافی و وافی نبودن متهم می‌کند. در این صورت است که مسئله تشخیص داده می‌شود و پژوهش شکل می‌گیرد.

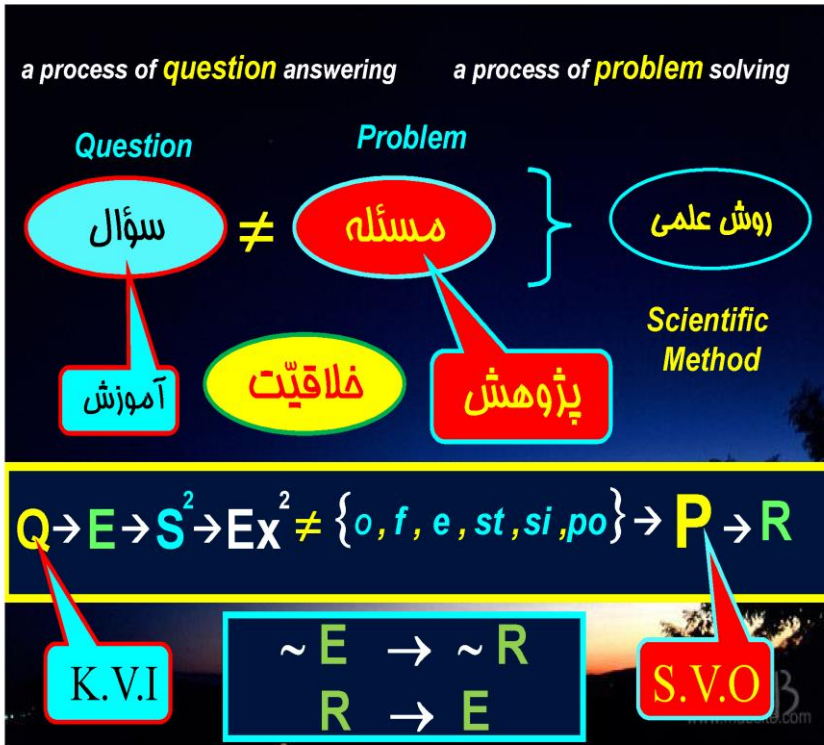
---

1. A Process of Question Answering.

2. A Process of Problem Solving.

3. Subject vs object.

پژوهش یک طریقی و کاوش به سوی آینده است؛ چرا که در عقبه آموزش کفایتی نیست و باید به سوی آینده رفت و پژوهش کرد. البته دریافتن مسئله نوعی خلاقیت هم لازم است؛ چون هر ذهنیتی در برخورد با ابژه موفق نمی‌شود مسئله‌یابی کند.



فرایند مسئله‌یابی (شکل ۳)

### مرحله دوم: منطق نظریه‌پردازی

پس از مسئله‌یابی باید به قلّه پژوهش یعنی نظریه‌پردازی بپردازیم. در اینجا نیز ابتدا باید بین نظریه و فرضیه پژوهشی تفکیک قائل بشویم.<sup>(۳)</sup> نظریه در واقع عام‌تر از فرضیه است؛ یعنی یک "نظریه پژوهشی" از مجموعه چند فرضیه پژوهشی شکل می‌گیرد. چند

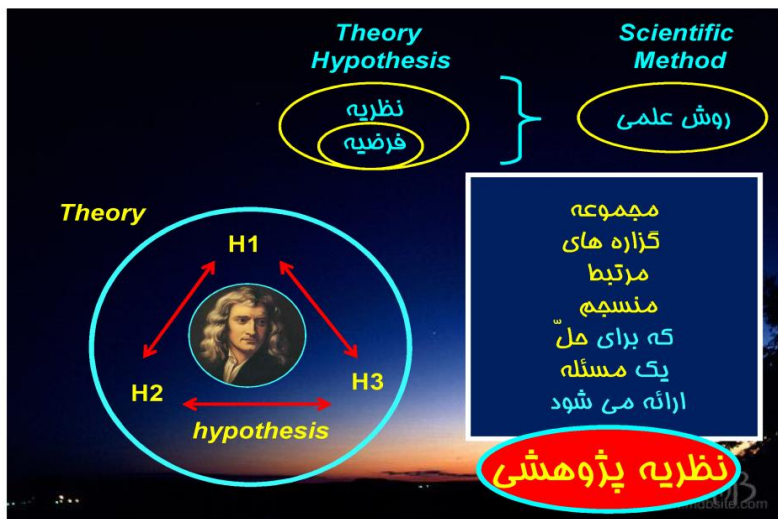
1 . research theory.

فرضیه بنیادین و پایه ای که مرتبط باهم هستند نظریه را تشکیل می دهند. البته ممکن است از فرضیات دیگر که در مرحله اعتبارسنجی مطرح می شوند به عنوان فرضیات کمکی بهره برد. به عبارتی، این فرضیات به عنوان فرضیات جان بخش از نظریه محافظت می کنند تا وقتی که تئوری شکل بگیرد.

بنابراین، فرضیات اصلی باهم یک نظریه پژوهش را شکل می دهند؛ به عنوان مثال نظریه جاذبه عمومی نیوتن هنگامی که در آغاز ارائه شد، دارای سه فرضیه اصلی بود، هر یک از آن ها نیز فرضیه جاذبه عمومی هستند و کلشان نظریه جاذبه عمومی را تشکیل می دهند. این فرضیه ها می بایست ارتباط تنگاتنگ و مفهومی باهم داشته باشند.

در اینجا می توان نظریه پژوهشی را این گونه تعریف کرد: "نظریه پژوهشی مجموعه گزاره های مرتبط و منسجم است که برای حل یک مسئله ارائه می شود".

در این تعریف، شش عامل دیده می شود: یک. مجموعه است؛ دو. مجموعه گزاره است؛ سه. مرتبط است؛ چهار. منسجم است؛ پنج. برای حل است؛ شش. برای حل مسئله است.



نظریه پژوهشی (شکل ۴)

یکی از بحث های مهم در نظریه پردازی این است که ساختار نظریات علمی چگونه

شکل پیدا می کند؟ و اساساً ساختار علم چگونه است؟  
دو نگاه کلی در این زمینه وجود دارد: یکی نگاه پوزیتیویسم<sup>۱</sup> یا تحصیل‌گرایی و دوم نگاه راسیونالیسم<sup>۲</sup> یا عقل‌گرایی.

اگر هرمی را به عنوان هرم علم در نظر بگیریم از نگاه پوزیتیویسم باید از دامنه که همان داده هاست شروع و آنها را جمع آوری کنیم، سپس با یک نگاه انقباضی، تعمیمی، تلخیصی و تخلیصی، قدم به قدم این خلوص را بیشتر و بیشتر کنیم و به سمت بالا برویم. در این حالت لب لباب داده‌ها همان "نظریه" است. این رویکرد پوزیتیویسم است و بزرگانی مثل بیکن، استوارت میل از پوزیتیویست‌های کلاسیک و کارناپ، رایشنباخ و ارنست ماخ از پوزیتیویست‌های جدید (حلقه وین) هستند. در این نگاه داده‌ها برای ایجاد تئوری‌ها شرط لازم و کافی هستند و به عبارتی دیگر تئوری محصول و مولود داده‌هاست.

تولید نظریه در این دیدگاه دارای یک فرایند مکانیکی و ماشینی است. از این رو، پوزیتیویسم را نباید به اثبات‌گرایی ترجمه کرد؛ چرا که در این مرحله تئوری مطرح و متولد می‌شود، اما اثبات‌گرایی مربوط به مقام ارزیابی و اعتبار سنجی است. پوزیتیویسم در مقام دستیابی و حصول مطرح است؛ پس بهتر است به تحصیل‌گرایی یا تحصیل‌گری ترجمه شود. در مقام تشبیه، نگاه پوزیتیویستی را می‌توان به سان ماشین نظریه‌سازی مثل دستگاه آب میوه‌گیری تصور کرد، که در آن داده‌ها ریخته و تفاله‌هایش گرفته می‌شود و لب لبابش می‌شود نظریه.

مهم‌ترین اشکال رویکرد پوزیتیویستی در پژوهش این است که این فرایند خلاقیت انسانی را نادیده می‌گیرد و در نتیجه با فعالیت پژوهشی مناسبت ندارد؛ زیرا با حذف خلاقیت انسانی، فرایند ماشینی را حاکم می‌کند.

1. Positivism.

2. rationalism.



رویکرد پوزیتیویستی (شکل ۵)

در مقابل این نگاه، رویکرد عقل‌گرایی (rationalism) است. نگاه راسیونالیسم به هرم علمی، نگاه مبتنی بر ساخت قاعده و دامنه و حرکت به سوی بالا نیست؛ چرا که از این منظر دیگر نظریه‌سازی مطرح نیست، بلکه نظریه‌پردازی و پردازش مطرح است. در این نگاه نظریه اصل قرار می‌گیرد، اما نظریه بر مبنای چه ذهنی شکل می‌گیرد؟ نظریه‌پرداز کیست؟ چه کسی مسئله دارد؟ کسی که ذهنیت علمی و دغدغه دارد، مطالعات فراوانی دارد و طالب حل مسئله است. آن‌گاه این نظریه پرداز با یک رویکرد انبساطی نه انقباضی، تخصیصی نه تعمیمی و تشریحی به سمت دامنه و قاعده حرکت می‌کند. کانت چنین نگاهی داشته و معتقد به فاعل شناسا بوده است. به گفته کانت، به میزانی که ما در عالم بازیگری می‌کنیم به شناخت می‌رسیم و اگر تماشاچی و تماشاگر باشیم به شناخت واقعی نمی‌رسیم.





رویکرد عقل‌گرایی (شکل ۶)

به عبارت دیگر در رویکرد عقل‌گرایی، رویکرد تحصیل‌گرایانه که می‌گفت داده‌ها شرط لازم و کافی برای نظریه‌ها هستند به شدت نقد می‌شود. آنچه در این رویکرد اهمیت دارد فرایند رسیدن به تئوری نیست، بلکه فرایند تست و آزمون کردن تئوری‌ها توسط شواهد است. به دیگر عبارت، اگر در نگاه پوزیتیویسم پالایشگاه مطرح بود در این رویکرد آزمایشگاه (به معنای عام) مطرح است. در مقام تشبیه، در این رویکرد نظریه‌ها همانند تورها هستند، کسی تا تور پهن نکند چیزی را صید نمی‌کند، تور نظریه‌پردازی مطرح است. در واقع، دیگر ساختن مطرح نیست، پردازش مطرح است.

### مرحله سوم: منطق اعتبارسنجی

اعتبارسنجی، سومین گام از مراحل روش علمی بعد از مسئله‌یابی و نظریه‌پردازی است. پیش از این گفته شد که نظریه ثمره مسئله است؛ یعنی برای حل مسئله، نظریه ارائه می‌شود. این نظریه در صورتی موجه و قطعی خواهد شد و مقبولیت عموم خواهد یافت که تست و آزمون شده باشد و نقادی و اعتبارسنجی شود. به عبارتی، عالم و پژوهشگر در اوج فرایند علمی خود اگر چیزی یافت، باید بتواند آن را به دیگران برساند و در

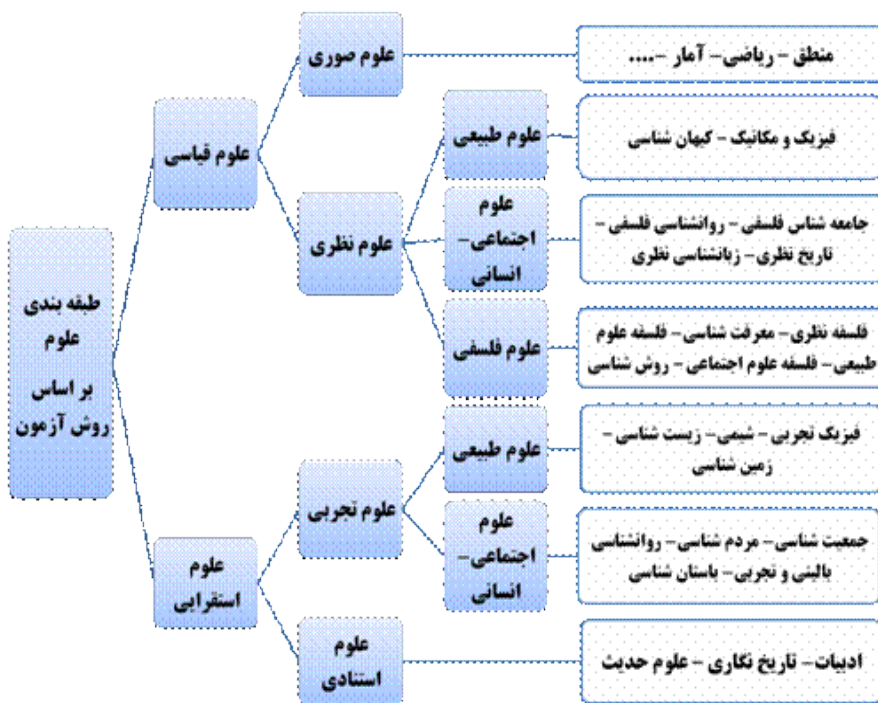
جمع عیار آن را محک بزند تا مقبول همه افتد.

در اینجا لازم است به دسته‌بندی علوم اشاره کنیم. علوم را در یک دیدگاه روش‌گرایانه

به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. علوم قیاسی

۲. علوم استقرایی



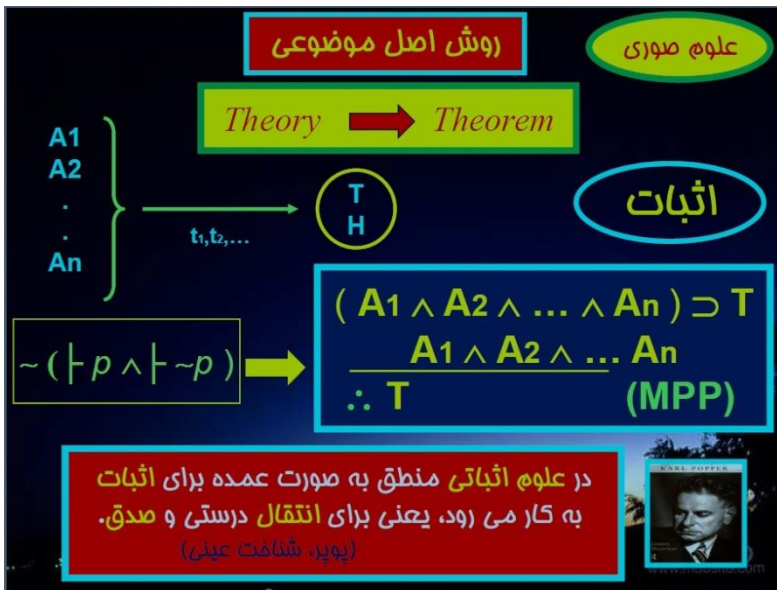
طبقه‌بندی علوم (شکل ۷)

و در رتبه بعدی، علوم قیاسی به علوم صوری<sup>(۴)</sup>؛ مثل منطق، ریاضیات و آمار، و علوم نظری شامل فیزیک نظری؛ شیمی نظری، اقتصاد نظری، جامعه‌شناسی نظری و مانند آن، و علوم استقرایی به علوم تجربی؛ مانند فیزیک کاربردی، شیمی کاربردی، روان‌شناسی کاربردی، روان‌شناسی بالینی، جامعه‌شناسی کاربردی، و علوم استنادی؛ مانند تاریخ‌نگاری، ادبیات، علوم انسانی، هرمنوتیک و تفسیر، علوم حدیث و مانند آن تقسیم می‌گردد. و هر یک از این علوم، روش‌های اعتبارسنجی خاص خود را دارند.



علوم استنادی (شکل ۸)

۱. برای اعتبارسنجی نظریات در علوم صوری، از روش اصل موضوعی<sup>(۵)</sup> استفاده می‌شود. روش اصل موضوعی از ساختار منطقی زیر برای اعتبارسنجی نظریات بهره‌می‌گیرد این ساختار براساس قاعده قیاسی وضع مقدم است.



علوم صوری (شکل ۹)

استفاده از قاعده وضع مقدم در آزمون و انتقال صدق؛ یعنی برای اثبات یک فرضیه یا نظریه با استفاده از اصول و قضایای پیشین برهان اقامه می شود. این اقامه برهان ممکن است با استفاده از پاره‌ای احکام سازگار آن علم نیز باشد.

۲. برای اعتبارسنجی نظریات در علوم نظری، از روش تحلیل منطقی<sup>(۶)</sup> استفاده می‌کنیم. در این روش که متناسب با ساختار درختی علوم قیاسی است با یکسری حدود و اصول موضوعه (axioms) یا به تعبیر پیشینیان مبادی تصویری و تصدیقی که به منزله ریشه است بر مبنای یکسری قواعد می‌توان قضایای پایه (basic theorems) و سپس فروع آن را اثبات کرد.



طبقه بندی علوم (شکل ۱۰)

متأسفانه برخلاف ساختار درختی مرتب علوم صوری، در برخی از علوم نظری مانند فلسفه این ساختار، نامرتب است. یکی از مصادیق اصلی این درهم آمیختگی، عدم تفکیک اصول موضوعه (Axioms) از قضایای پایه (basic theorems) است. تفکیک

این دو مسئله از باب برهان پذیر نبودن اصول موضوعه (Axioms) در کنار برهان پذیری قضایای پایه (basic theorems) بسیار مهم است.

۳. اعتبارسنجی نظریات در حوزه علوم تجربی و بررسی روش های آزمایشگاهی، بالینی، میدانی و پیمایشی بحث وسیعی را می طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است و مطالعه درباره آن را به منابع مربوط حواله می دهیم و فقط به این نکته بسنده می کنیم که برخلاف علوم قیاسی که بر مبنای ریشه های پیشینی به سنجش میزان اعتبار نظریات می پردازیم، اینجا مبنای اعتبارسنجی میوه های پسینی است و ضمناً نظریات، به جای اثبات قیاسی، با درجه ای از احتمال، تأیید استقرایی می شوند.

۴. برای اعتبارسنجی نظریات در علوم استنادی، از روش استنادی و نقلی بهره گیری می شود. روش استنادی از ساختار منطقی زیر برای اعتبارسنجی استفاده می کند. این ساختار نیز همانند علوم تجربی بر اساس استقراء تبیینی، به صورت زیر قابل فرمولیزه است.



طرح تحقیق (شکل ۱۱)

R در ساختار و فرمول بندی مزبور در واقع اشاره به اصل عقلانیت است و نقش آن همانند فرضیه های کمکی در علوم تجربی است.

آنچه در این حوزه نقش محوری دارد متن است و مراد از متن، اعم از متون نوشتاری، گفتاری و یا رفتاری است. علوم استنادی در یک تقسیم روشی به علوم آسنادی مانند علوم حدیث و علوم استنباطی مانند علم تفسیر متون دینی، تقسیم می گردد.

به طور عمومی، روش استنادی به پنج روش تحلیل محتوا، آسنادی، دلفی، فهم عینی پوپر و تفهیمی ماکس وبر تقسیم می گردد که دوروش اول در حوزه علوم آسنادی و سه روش دیگر در حوزه علوم استنباطی به کار می رود.

روش تحلیل محتوا<sup>(۷)</sup> مبتنی بر این اصل است که متن، پیام خود را باید ابراز کند و به عبارت دیگر، پیام متن باید پشتوانه لفظی داشته باشد و ملاک در شناسایی آن، تحلیل کمی محتوا یا شناسایی موارد تواتر کمی است. اینجا شناخت و برجسته کردن محورها یا خطوط اصلی یک متن خیلی اهمیت دارد و اینکه تکیه کلامها چقدر و با چه ضربی تکرار می شود در شناخت محورهای اصلی متن نقش بسزایی دارد.

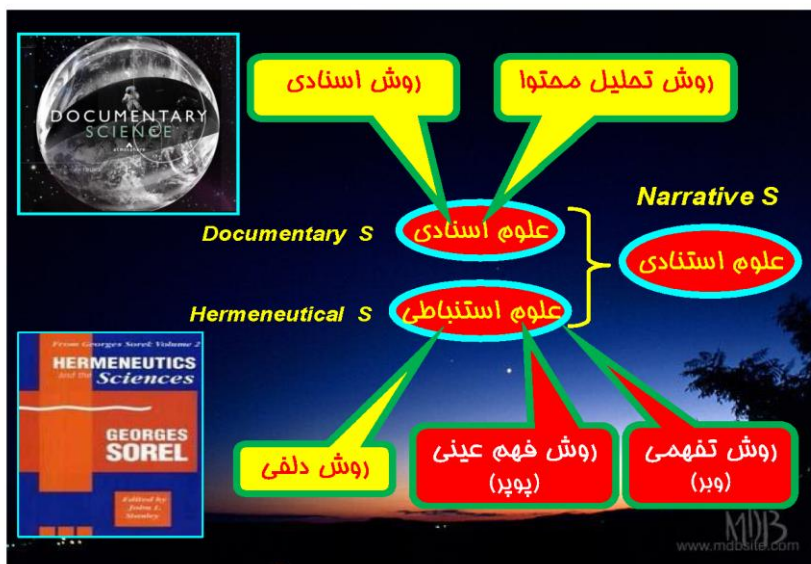
در روش آسنادی، برخلاف روش تحلیل محتوا که مبتنی بر تحلیل صوری و به نوعی تواتر لفظی است، تواتر محتوایی در اسناد ملاک ماست.

اما در علوم استنباطی، ما با سه روش تفهیمی ماکس وبر (Max Weber)، روش فهم عینی کارل پوپر (Karl Popper) و روش دلفی مواجه هستیم.

به عنوان مقدمه یاد می شود که علوم انسانی از جهات متعددی با علوم طبیعی تفاوت دارد و دانشمندان بزرگی مانند وبر این تفاوتها اصرار داشته اند. در علوم طبیعی فقط علت کاوی می شود، ولی در علوم انسانی دلیل کاوی می شود. این تفاوت را می توان با مقایسه تحلیل متفاوت سقوط برگ از درخت و سقوط اختیاری انسانی از بام تاحدی درک کرد.

اینجا می پذیریم که تحلیل خارجی و طبیعی برای عمل انسانی ناکافی است و نیاز به تفسیر درونی دارد و این یعنی ورود اختلاف تفاسیر. جناب پل ریکور در کتاب تعارض

تفسیرها می گوید: از آنجا که قرائت هرمتنی خواه ناخواه درون یک سنت یا نحله فکری خاص صورت می گیرد، معضل تفسیرهای گوناگون همیشه پابرجاست. اینجا چالش اعتبارسنجی جدی می شود و تلاش های دانشمندان همچون وبر و پوپر درواقع به دنبال این هدف شکل گرفته است.



علوم استنباطی (شکل ۱۲)

وبر در روش تفهم عینی<sup>(۸)</sup>، ملاک تحلیل و تفسیر اعمال را نیات پس ذهن شخص دانسته و برای این کار معتقد به نوعی بازاندیشی است. او در کتاب اقتصاد و جامعه می گوید: باید خویشتن را به جای عامل یا عاملان در تاریخ یا جامعه گذاشت و به این وسیله عمل تاریخی یا اجتماعی را از درون احساس کرد. اما درمورد نحوه اعتبارسنجی این بازاندیشی می گوید: پیش از آنکه بتوان بدیهی ترین تعبیر را، تبیین، قابل فهم و معتبر دانست باید به روش های معمول علمی مهار تفهم را در دست گرفت.

یعنی در اعتبارسنجی آن باید به سراغ روش های پنج گانه استقرایی استوارت میل یعنی توافق و اختلاف و... رفت که فرصت ورود به آن در اینجا نیست. این روش مجموعاً

علی - تفهمی است؛ یعنی در نظریه پردازی باید به سراغ قصد و غرض و نیت عامل رفت و نهایتاً با ملاک استقرایی، آن را ارزیابی کرد.

اشکالی که بر این نظر گرفته اند این است که شما در این روش باید ذهنیت را ایجاد کنی و معلوم نیست در مقام ارزیابی بتوانی از آن خارج شوی. لذا پوپر در روش فهم عینی<sup>(۹)</sup> معتقد است که برای تحلیل، به جای نیات پس ذهن، باید به سراغ عینیت و مسائل پیش چشم او رفت و ابتدا درک کرد که او با چه مسائل و ماجراهایی درگیر بوده است و بعد از فهم شرایط و موقعیت، میزان سازگاری رفتار او با این موقعیت را باید بررسی کرد.

به نظرمی رسد که هم و برو هم پوپر حق می گویند و نیات پس ذهن و مسائل پیش چشم، هریک جایگاه خود را دارد؛ مثلاً در تفسیر یک غزل عرفانی حافظ ممکن است مسائل پیش چشم بی معنا باشد و باید به سراغ ذهن عمیق و عرفانی او رفت.

و اما دلفی نام معبدی در ۲۵ کیلومتری آتن است که در یونان باستان محل شور عقلای قوم بوده است و بر همین اساس نام روش پنجم در اعتبارسنجی علوم استنادی و به عبارت دیگر روش سوم در اعتبارسنجی علوم استنادی استنباطی را از این مکان اقتباس کرده اند.

پیشنهاد روش دلفی برای خروج از اختلاف تفسیرها، ارجاع به عقلا و خردمندان قوم است.

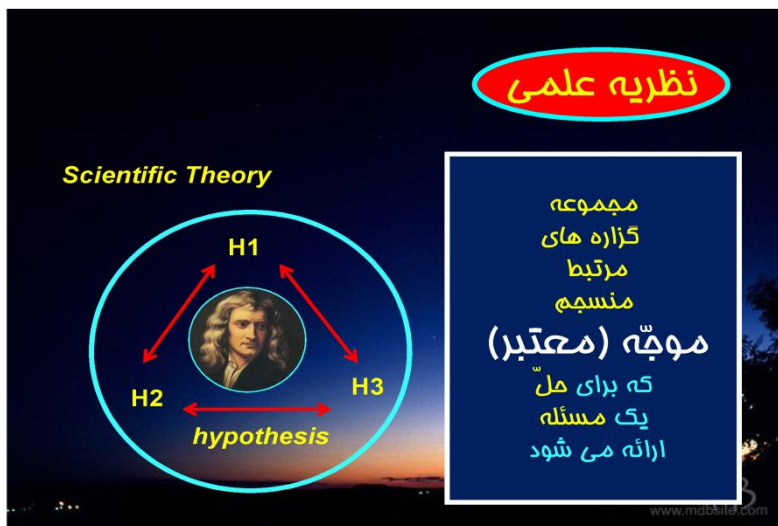
روش دلفی در یک تعبیر دقیق، گردآوری و تجمیع آرای نخبگان و خبرگان و کارشناسان مشرف و منصف در امری بدون شاهد مستقیم و محتاج تفسیر برای شناخت بیشتر و تصمیم گیری مناسب تر است.

همانطور که ملاحظه می کنید در اینجا تواتر تفسیری و تأویلی مطرح است و تواتر پای استقراء را به میان می آورد و لذا این روش هم استقرایی است.

اگر فرایند اعتبارسنجی به خوبی انجام پذیرد، دیگر نظریه پژوهشی نیست، بلکه به نظریه علمی تبدیل می شود و از تملک عالم خارج می شود. نظریه علمی در واقع همان



نظریه پژوهشی است با قید اضافی "موجه یا معتبر". بنابراین نظریه علمی را این گونه تعریف می کنیم: مجموعه گزاره های مرتبط منسجم موجه (معتبر) است که برای حل یک مسئله ارائه می شود.



نظریه علمی (شکل ۱۳)

پی نوشت:

#### ۱. تفاوت سؤال با مسئله

اگر به پرسش ها و ابهاماتی که برای خودمان و یا دیگران مطرح می شوند دقت کنیم، می توانیم آن ها را به دو دسته کلی تقسیم کنیم.

تفاوت اصلی این دو گروه، در این است که برخی از پرسش های ما به خاطر جهالت و بی اطلاعی به وجود می آیند؛ یعنی چون چیزی درباره یک موضوع نمی دانیم، آن را می پرسیم تا در آن باره اطلاع کسب کنیم.

این گونه پرسش ها را در اصطلاح "سؤال" (question) می نامیم.

اما برخی از پرسش ها هستند که بر اثر دانایی و اطلاعات قبلی ما ایجاد می شوند. به عبارت دیگر، تا وقتی درباره یک موضوع چیزی نمی دانیم و یا اصلاً به آن موضوع

توجه نداریم، پرسشی هم در رابطه با آن به ذهنمان نمی‌رسد، ولی همین که کلیه اطلاعات موجود درباره آن مطلب را به دست آوردیم، تازه در تحلیل‌ها و مقایسه‌ها و کشف ارتباطات مربوط به آن موضوع، پرسش‌های جدیدی برایمان مطرح می‌شود. اگر بتوانیم پاسخ این پرسش‌ها را با پرسیدن از دیگران یا مطالعه و استفاده از منابع، به دست آوریم، معلوم می‌شود که این پرسش‌ها نیز بر اثر جهالت یا نقص در اطلاعات ما ایجاد شده و در واقع، ما "سؤال" داشته‌ایم. اما اگر پاسخ پرسش‌های جدید ما، نزد هیچ کس و در هیچ جا وجود نداشته باشد، ما با دغدغه و مشکلی مواجه می‌شویم که خودمان باید به دنبال حل آن باشیم. این گونه پرسش‌ها را در اصطلاح «مسئله» (problem) می‌گوییم.

مطالب یادشده را می‌توانیم این گونه جمع‌بندی کنیم:

#### سؤال:

۱. بر اثر جهل و ندانستن ایجاد می‌شود.
۲. پاسخ‌گویی به آن با رجوع به افراد و یا منابع امکان‌پذیر است.
۳. مجهولی است که فرد، پاسخ آن را نمی‌داند.

#### مسئله:

۱. بر اثر دانستن کلیه اطلاعات موجود در یک زمینه ایجاد می‌شود.
۲. برای یافتن پاسخ آن، مراجعه به افراد و یا منابع دیگر، سودی ندارد.
۳. مجهولی است که جامعه علمی به آن نپرداخته است و پاسخ آن را نمی‌داند.

#### ۲. ابژه و سوژه

ابژه، در برابر سوژه یا ذهن، آن است که درباره اش گفته می‌شود، برخلاف سوژه یا ذهن که خود گوینده است. ابژه می‌تواند فکر شود، ولی سوژه فکر می‌کند. در رویکرد رایج، سوژه / سوژه را معادل امر ذهنی، درونی، انفسی، غیرمادی، نفسانی و... قرار می‌دهند و ابژه را امر عینی، بیرونی / خارجی، آفاقی، مادی - که از حیث وجودی خارج و فارغ از انسان‌اند - معنی می‌کنند. در این تلقی میز خارجی، آسمان، آقای فلان با

مشخصات فلان، طبیعت و... وجودی آبیجکتیو و ابژه ای دارند و در مقابل، اموری مانند تصور میز یا تصور آقای فلان، احساس درد، محبت، عداوت، تشنگی، مکاشفات معنوی و تجربه های دینی اموری هستند که در ذیل امور سوبجکتیو/ سابعجتیو/ سوژه قرار می گیرند. این تقریر معمول سوژه و ابژه است.

اما در تقریر دوم، سوژه / سوژه آن فاعل شناسا یا همان انسان است و ابژه متعلق شناساست. بنابراین سوژه آن است که می شناسد و ابژه آن است که شناخته می شود و مورد مطالعه و مذاقه قرار می گیرد. تفاوت این دو تقریر در نزد اهل فن به وجوهی چند کاملاً روشن است:

وجه اول: متعلق شناسا / ابژه می تواند خارجی باشد یا درونی، انفسی باشد یا آفاقی، ذهنی باشد یا عینی، مادی / محسوس باشد یا غیرمادی / نامحسوس (رابطه عموم و خصوص مطلق). برای مثال ما یک بار امری محسوس و خارجی، مانند طبیعت پیرامونی خویش را ابژه قرار می دهیم و به بررسی و ارتباط اجزای آن با یکدیگر می پردازیم و یک بار نفس یا روح و یا دستگاه ادراکی بشر را ابژه خود قرار می دهیم که امری غیرمادی (نفس و روح) و درونی و غیر خارجی (دستگاه ادراکی) هستند.

وجه دوم: در رابطه سوژه با ابژه بایستی نوعی تقابل (نه به معنای تهاجم و تخاصم)، دوئیت، غیریت و فاصله وجود داشته باشد؛ یعنی باید سوژه از ابژه فاصله بگیرد و آن را رو به روی خود قرار دهد، سپس درباره آن به پژوهش و کند و کاو پردازد.

وجه سوم: بین سوژه و ابژه رابطه لازم و ملزومی برقرار است، به این معنا که تصور سوژه بدون ابژه و بالعکس ممکن نیست.

وجه چهارم: سوژه با ابژه از حیث هستی شناختی / وجود شناختی دو امر جدا از یکدیگرند، اما از حیث معرفت شناختی / اپیستمولوژیک با یکدیگر نوعی آمیختگی دارند؛ یعنی درست است که دو وجود جدا از یکدیگر دارند، اما به هنگام شناخت آن ها قالب های ذهنی و پیش فرض های سوژه بر ابژه اثر می گذارد؛ همانند آینه ای رنگی که تصاویر را در خود منعکس می کند و البته رنگ خود را نیز بر آن می زند، برخلاف تقریر

نخست که دستگاه شناختی آدمی را همچون آینه‌ای زلال و شفاف و بی‌رنگ تصور می‌کرد.

### ۳. تفاوت فرضیه با نظریه

تحقیق با مسئله آغاز می‌شود و محقق برای حل مسئله یا پاسخ‌گویی به سؤال، فرضیه‌ای را صورت‌بندی می‌کند. در صورتی که اطلاعات گردآوری شده، فرضیه تدوین شده را حمایت کند، پایه و اساسی برای تعمیم یا نتیجه‌گیری کلی به وجود می‌آید. هنگامی که واقعیت‌ها گردآوری شدند و انتظام یافتند، به نظریه تبدیل می‌شوند. گرچه تفاوت بین فرضیه و نظریه، همیشه روشن نیست، ولی نظریه، دارای دامنه بسط یافته است که با چندین واقعیت سروکار دارد. به عبارت دیگر، تفاوت بین نظریه و فرضیه در میزان کاربرد آن است نه در نوع. در صورتی که نظریه‌ها در مقیاس وسیع‌تری به بوته آزمایش گذاشته شوند و اطلاعات آزمایشی و تجربی، آن‌ها را تأیید کنند و از طریق آن‌ها بتوان رابطه منظمی را پیش‌بینی کرد، به قانون تبدیل می‌شود.

به عبارتی دیگر، نظریه و قوانین بیشتر مشتمل بر قضایای کلی و عمومی هستند و به مورد خاصی تعلق ندارند و می‌توانند مصادیق زیادی داشته باشند، در حالی که فرضیه حالت کلی ندارد و مختص مسئله تحقیق است که از قضایای کلی ناشی می‌شود، ولی در یک قلمرو خاص شکل می‌گیرد.

### ۴. علوم صوری

علوم صوری شاخه‌ای از دانش هستند که با سیستم‌های رسمی همچون منطق، ریاضی، آمار، علوم رایانه و بعضی جنبه‌های زبان‌شناسی درگیر است. برخلاف سایر علوم، علوم صوری درگیر اثبات نظریه‌ها بر اساس مشاهدات دنیای واقعی نیستند، بلکه با خصوصیات سیستم‌های رسمی بر اساس تعریف و قوانین درگیرند. البته روش‌های علوم صوری در ساختن و آزمون مدل‌های علمی درگیر با وقایع قابل مشاهده به کار برده می‌شوند.

## ۵. هر دستگاه قیاس

هر دستگاه قیاس علاوه بر مفاهیم اولیه شامل سه دسته گزاره است: دسته اول گزاره‌هایی به نام تعریف که مفاهیمی جدید را از روی مفاهیم اولیه یا از روی مفاهیم قبلاً تعریف شده مشخص می‌کنند؛ دسته دوم گزاره‌هایی به نام اصل که بدون اثبات پذیرفته می‌شوند؛ دسته سوم گزاره‌هایی به نام قضیه که درستی آن‌ها با برهان ثابت می‌شود. بنابراین اصل‌های هر دستگاه قیاس به دو دسته تقسیم می‌شده‌اند:

یک: یک دسته به نام اصل‌های بدیهی یا اصل‌های متعارفی که درستی آن‌ها از راه شهود و مکاشفه پذیرفته است.

دوم: دسته دیگر به نام اصل‌های موضوع که بدون اثبات پذیرفته می‌شوند تا اینکه راه اثبات قضیه‌ها گشوده شود.

روش اصل موضوعی همان قیاسی است با این تفاوت که هیچ اصل یا قضیه‌ای به عنوان بدیهی و مسلم پذیرفته نمی‌شود. دستگاه قیاسی با روش اصل موضوعی به غیر از مفاهیم اولیه و تعاریف، شامل دو دسته گزاره است: گزاره‌هایی به عنوان اصل موضوع که بدون اثبات پذیرفته می‌شوند و گزاره‌هایی به عنوان قضیه که ثابت می‌شوند.

## ۶. تحلیل فلسفی

تحلیل فلسفی روشی از تحقیق است که در آن سعی می‌شود نظام‌های پیچیده افکار با "تجزیه و تحلیل" به عناصر بسیط ترسنجیده شود و روابطی که میان این عناصر وجود دارد بدین وسیله در کانون توجه قرار گیرد. پوزیتیویست‌های منطقی این روش را در اثنای دهه ۱۹۳۰ و در بستر برنامه مخالفت‌شان با مابعدالطبیعه توسعه دادند و معتقد شدند که «تحلیل» یگانه تحقیق مشروع فلسفی است. بنابراین، از نظر آنان فلسفه تنها امکان دارد که "فلسفه تحلیلی" باشد.

## ۷. تحلیل محتوا

تحلیل محتوا یکی از روش‌های مهم پژوهش است که در سال‌های اخیر بیشتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در تعریف آن چنین نوشته‌اند: "تحلیل محتوا روش

مطالعه و تجزیه و تحلیل ارتباط‌ها به شیوه نظام دار، عینی و کمی برای اندازه‌گیری متغیرهاست."

در تحلیل محتوا، پژوهشگر پیام‌های تولید شده را تجزیه و تحلیل می‌کند و به دنبال یافتن پاسخی برای پرسش‌های تحقیق خود است. روش تحلیل محتوا برای دانشمندان علوم اجتماعی و انسانی فرصت‌های گوناگونی را جهت استفاده منظم از فراگیرترین شکل مدارک مربوط به امور انسانی - یعنی محتوای ارتباطات - فراهم می‌آورد. دامنه وسیع این فرصت‌ها هنگامی که تنوع مواردی را که روش تحلیل محتوا در آن مفید واقع شده است مرور می‌کنیم، آشکارتر خواهد شد.

#### ۸. روش تفهمی

ماکس وبر به طور ویژه به این روش می‌پردازد. منظور از این روش، تلاش مشاهده‌گر برای درک کنش اجتماعی از رهگذر پیوندی همدلانه با کنشگر است. روند کار به این صورت است که پژوهشگر سعی می‌کند خود را با کنشگر و انگیزه‌های او یکی کند و سیر رفتار را از دید کنشگر نظاره کند، نه از دید خویش. با این روش است که می‌توان خود را جای دیگری قرار داد. یا همان گفته ماکس وبر: لازم نیست قیصر باشیم تا قیصر را درک کنیم. روش تفهمی نیز خود به دو نوع تقسیم می‌شود: یکی فهم مشاهده‌ای بی واسطه و دیگر فهم تبیینی. فهم مشاهده‌ای بی واسطه همان ارتباط رودر رو است. همان نفس به نفس است که با هر تغییر حالتی در چهره (خوشحال یا ناراحت) می‌توانیم بفهمیم که فرد رو به روی ما چگونه احوالی دارد. اما جامعه‌شناسی وبر سعی دارد از این فراتر رفته، به چرایی مسئله برسد.

#### ۹. روش فهم عینی

پوپر به طور ویژه به این روش در علوم اجتماعی می‌پردازد و معتقد است که علوم اجتماعی نیز مانند دیگر علوم، رهیافتی عینی دارند؛ زیرا آنچه را که می‌توان عینیت علمی خواند فقط بر سنت نقد مبتنی است؛ یعنی عینیت علم به فرد فرد دانشمندان متکی نیست، بلکه بیشتر محصول اجتماعی نقد متقابل ایشان و همکاری و رقابت‌شان

است. از طرفی، نمی‌توان گفت که به طور یقین و قطعی دانشمند علوم اجتماعی باید فارغ از ارزش باشد؛ زیرا این خود یک ارزش است و در واقع حذف ارزش‌های غیرعلمی از فعالیت علمی در عمل ناممکن است. در نتیجه روش علم عبارت است از: انتخاب مسائل جالب توجه و نیز نقد مستمر راه‌حل‌های موقت آن مسایل.

وی معتقد است که در علوم اجتماعی روشی کاملاً عینی وجود دارد که شاید بهتر باشد آن را روش فهم عینی یا منطق موقعیتی بنامیم. این روش عبارت است از: تحلیل موقعیت اجتماعی اشخاص فاعل. به عبارتی فهم عینی تشخیص این امر است که آن فعل به نحو عینی با آن موقعیت متناسب است. باید یادآور شد که هرچند این روش، روشی فردگرایانه است، اما روان‌شناسانه نیست؛ زیرا تمام عناصر روان‌شناختی را حذف می‌کند و به جای آن‌ها از عناصر موقعیتی عینی بهره می‌گیرد. تحلیل موقعیتی، تحلیلی عقلانی و در تجربه نقدپذیر است.